واژه نامه: «جامعه شناسي جنسيت»، «جامعه شناسي فمينيستي»؛ «تفاوت هاي جنسي»

آنچه پيش رو داريد، گزيده‌اي از مهم‌ترين واژگان متداول در حوزه مباحث جنسيت است. در اين شماره با سه واژه «تفاوت‌هاي جنسي»، «جامعه‌شناسي فمينيستي» و «جامعه‌شناسي جنسيت» آشنا مي‌شويم.

وظيفه اصلي يک فرهنگ‌نامه ارائه خلاصه تحقيقات و نظريه‌هاي مطرح‌شده در ذيل هر مدخل است. از آنجا که اين مباحث در فضاي فرهنگ غربي شکل گرفته است، محتواي مدخل‌هاي زير، گاه با موازين و انديشه ديني همساز نيست. اميد است محققان حوزه و دانشگاه در جهت غنابخشي به پژوهش‌هاي ديني در اين عرصه تلاش افزون‌تري داشته باشند.

جامعه‌شناسي جنسيت (sociology of gender)

سميه حاجي‌اسماعيلي

جامعه‌شناسي علمي است که به مطالعه رفتار‌ها يا کنش‌ها‌ي اجتماعي انسان و رابطه ميان تجربيات انسان‌ها و ساختار‌هاي جامعه مي‌پردازد. اما در دهه 1960 زنان به اعتراض برخاستند که جامعه‌شناسي با زندگي و تجربيات ايشان ارتباطي ندارد، زيرا به جهان صرفاً از ديد مردان مي‌نگرد. به نظر زنان معترض، اگر ديدگاه‌هاي زنان نيز به حساب مي‌آمد، نظريه‌ها و تعابير موجود، جاي ترديد بسيار داشت. فمينيست‌ها معتقدند علت اينکه جامعه‌شناسي به رغم بي‌طرفي، جانب مردان را مي‌گيرد اين است که اين علم، تجربيات و مسائل زنان را ذهني و شخصي مي‌داند و در نتيجه زنان را از دريچه چشم مردان تصور مي‌کند و به عبارت ديگر از نگاه فمينيست‌ها جامعه‌شناسي در بهترين حالت، کور جنس است و تشخيص نمي‌دهد که موقعيت زنان در ساختار اجتماعي و تجربيات ناشي از آن با مردان يکسان نيست و در بدترين حالت جنس‌پرست است و تجربيات زندگي زنان را عملاً تحريف مي‌کند يا ناديده مي‌انگارند. [1]

در مجموع، انتقاد فمينيست‌ها به جامعه‌شناسي رايج در چند محور قابل تبيين است:

اولين ادعاي فمينست‌ها اين است که به تجربه زنان در تفسير واقعيت‌هاي اجتماعي توجه نشده است؛ زيرا از آنجا که مردان عهده‌دار تفسير واقعيت‌هاي اجتماعي هستند، نحوه تفسير واقعيت‌ها در نهايت به نفع مردان و نظام مرد‌سالاري تمام مي‌شود و از سوي ديگر زنان در تحقيقات جامعه‌شناسي به ندرت موضوع پژوهش‌ها بوده و به فعاليت‌هاي مختص آنان مثل کار خانگي توجه کمي مبذول شده است.[2] به عبارت ديگر زنان هم به عنوان سوژه و هم به عنوان ابژه در جامعه‌شناسي رايج ناديده گرفته شده‌اند.

دومين محور انتقاد فمنيست‌ها به روش‌هاي رايج تحقيق در علوم اجتماعي است. آنها معتقدند اين روش‌ها يکي از عوامل ايجاد استمرار يک سو‌نگري مرد‌محورانه است و به اعتقاد آنان بايد روش‌هايي که هم تجارب پژوهشگر و هم تجارب پژوهش شونده را به حساب مي‌آورند جايگزين اين روش‌ها شوند.[3]

انتقاد ديگر فمينيست‌ها به جامعه‌شناسي رايج اين است که آنان معتقدند علوم اجتماعي رها از ارزش‌گذاري نيست و دانشمندان جامعه‌شناس، اغلب تجويز را به جاي تشريح مي‌گذارند و به جاي اينکه زنان را توصيف کنند، توضيح مي‌دهند که زنان بايد چگونه باشند.[4]

و در نهايت با توجه به اينکه جامعه‌شناسي کلاسيک، منشأ تفاوت نقش‌هاي اجتماعي دو جنس را تفاوت‌‌هاي بيولوژيکي و جسماني مي‌داند، ذاتي‌بودن يا اکتسابي بودن تفاوت‌‌هاي ميان زنان و مردان،‌ مهم‌ترين بحثي است که فمينيست‌ها به آن مي‌پردازند و جامعه‌شناسي جنسيت به‌ويژه از زماني گسترش يافت که مقوله جنس (Sex) و جنسيت (gender) از يکديگر تمايز يافت و اظهار شد که جنسيت برخلاف جنس يک مقوله اجتماعي و فرهنگي است؛ به اين معنا که جنس، فقط معنايي زيست‌شناختي دارد، اما جنسيت مجموعه‌اي از صفات و رفتار‌هاست که به زن نسبت داده مي‌شود و ساخته و پرداخته جامعه است. تفاوت‌هاي جنسي ممکن است طبيعي باشند اما تفاوت‌هاي جنسيتي ريشه در فرهنگ دارند نه طبيعت و از اين رو تغيير پذيرند.[5]

به دليل رايج بودن اين قبيل مشکلات در جامعه‌شناسي، فمينيست‌ها استدلال مي‌کنند که به کار ذهني دقيقي نياز است تا يک جامعه‌شناسي جديد، دانشي که همه ابعاد تجربيات زنان را دربر‌داشته باشد، شکل بگيرد. بنابراين مي‌توان گفت فمينيست‌ها، جامعه‌شناسي جنسيت را که در پي نقد جامعه‌شناسي رايج و اعتراض به وضعيت موجود زنان بود، بنيان‌گذاري کردند. لازم به ذکر است گرچه محوريت تمام نظريات فمينيستي بر جنسيت است اما همه‌ نظريات مربوط به جنسيت، فمينيستي نيست. سه ويژگي موجب مي‌شود نظريات مربوط به جنسيت فمينيستي شود. نخست: تمرکز بر مفاهيمي مانند بي‌عدالتي، نابرابري، تبعيض و تضاد در روابط جنسيتي. دوم: پذيرش اين نکته که روابط جنسيتي تغييرناپذير نيستند اما تغييرآنها در گرو تغييرات نهادينه در اجتماع است و سوم اينکه جوامع بايد تمهيدات جنسيتي عادلانه را براي ايجاد برابري در روابط جنسيتي فراهم کنند.[6]

گر‌چه ادعاي فمينيست‌ها مبني بر اينکه زنان در علوم اجتماعي ناديده گرفته شده‌اند و به مسائل خاص آنان توجه نشده است، ممکن است تا حدودي در توجيه ضرورت شکل‌گيري جامعه‌شناسي جنسيت، قابل پذيرش باشد، اما اينکه آنان معتقدند اگر به زنان به عنوان سوژه در تفسير واقعيت‌هاي اجتماعي توجه مي‌شد، نظريات موجود به گونه‌ ديگري بود، به نسبي‌گرايي و نفي واقع‌نمايي علم مي‌انجامد و اينکه فمينيست‌ها معتقدند که کار دانشمندان علوم اجتماعي تجويز است نه توصيف، چيزي است که گريبانگيرخود جامعه‌شناسي جنسيت نيز هست، زيرا جامعه‌شناسي جنسيت خود به يک معنا تجويزي است، چرا که معتقد است روابط و مناسبات دو جنس ظالمانه است و بايد به سمت تغيير وضعيت حرکت کرد و در نهايت انکار شديد تأثير تفاوت‌هاي بيولوژيکي بر جنسيت توسط فمينيست‌ها،‌ موضوعي بسيار تأمل برانگيز است، زيرا علي‌رغم شکل‌گيري تئوري‌هاي متعدد در توجيه نقش‌هاي جنسيتي، اين تئوري‌ها نتوانسته‌اند به طور کامل نقش بيولوژي را در اجتماعي شدن جنسيتي ناديده بگيرند زيرا برخي از مطالعات و تحقيقات، نقش بيولوژي را در اجتماعي شدن نشان داده‌اند به طوري که برخي از دانشمندان معتقدند که در اين زمينه رويکرد‌هاي تلفيقي قدرت تبيين‌گري بيشتري دارند.[7]

فهرست منابع:

اعزازي، شهلا، فمينيسم و ديدگاه‌ها، تهران: انتشارات روشنگران، 1385.

 آليسون وايلي، فمينيسم و علوم اجتماعي، ترجمه عباس يزداني، مجموعه مقالات فمينيسم و دانش‌هاي فمينيستي، قم: دفتر مطالعات و تحقيقات زنان، 1382

پاملا آبوت و کلرو والاس، جامعه‌شناسي زنان، تهران، نشر ني، 1380

خديجه سفيري و سارا ايمانيان، جامعه‌شناسي جنسيت، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، .1380

 مگي هام، فرهنگ نظريه‌هاي فمينيستي، ترجمه نوشين احمدي خراساني، فيروزه مهاجر، فرخ قره‌داغي، تهران: انتشارات توسعه، 1382.

Janet saltzman chafetz, Hand book, Sociology of gender, texas, springer

[1] . پاملا آبوت و کلرو والاس، جامعه‌شناسي زنان،1380، ص 23.

[2]. اعزازي شهلا، فمينيسم و ديدگاه‌ها، 1385، ص 17.

[3]. فمينيسم و علوم اجتماعي، مجموعه مقالات فمينيسم و دانش‌هاي فمينيستي، ص 247.

[4]. مگي هام، فرهنگ نظريه‌هاي فمينيستي، 1382، ص419

[5]. خديجه سفيري و سارا ايمانيان، جامعه‌شناسي جنسيت، 1380 ص 18.

[6].janet saltzman,the varieties of gender theory in sociology in handbook, sociology of gender

[7] .Jean Stocard, gender Socialization in Hand book, Sociology of gender.

جامعه‌شناسي فمينيستي (Feminist Sociology)

فهيمه زارع

جامعه‌شناسي علمي است درباره درک رابطه ميان تجربيات انسان‌ها و ساختار‌هاي جامعه‌اي که در آن به سر مي‌برند. در سال‌هاي دهه 1960 و 1970 زنان به اعتراض برخاستند که جامعه‌شناسي با زندگي و تجربيات ايشان ارتباطي ندارد و مدعي شدند که اين علم به جهان صرفا از ديد مردان مي‌نگرد (ابوت، 1380: 23).

فمينيست‌ها براي ادعاي خود شاهد مي‌آورند که با نگاه به نظريه‌ها و پژوهش‌هاي جامعه‌شناسي، مي‌توان ويژگي مردانة اين علم را دريافت چرا که نظريه‌هاي جامعه‌شناسي تنها معطوف به حوزة عمومي يعني قلمروي مردانه‌اند، در حالي که زنان و فعاليت‌هاي آنان تنها به عرصه خصوصي محدود شده است و جامعه‌شناسي نسبت به عرصه خصوصي و رابطه ميان عرصه خصوصي و عمومي بي‌توجه است (اعزازي، 1385: 11). آنها به اين اکتفا نکرده و مدعي‌اند حتي در دقيق‌ترين و جدي‌ترين تحقيق‌هاي علوم اجتماعي نيز، شاهد رويکرد جنس‌گرايانه هستيم؛ يعني هر تحقيقي به موضوع خود با ديد مرد‌محورانه نگريسته و در موارد زيادي صريحا تفوق مرد بر زن را پيش فرض گرفته است. (وايلي، 1382: 244).

فمينيست‌ها توافق دارند که اين توجه جامعه‌شناسي به بازيگران نقش‌هاي رسمي و قابل رؤيت موجب ارائة ديدگاهي تحريف شده از واقعيت اجتماعي مي‌شود چرا که حوزه‌هاي غير‌‌رسمي، پشتيبان و غير قابل رؤيت حيات و سازمان اجتماعي چه بسا به همان ميزان مهم ‌باشد (هام، 1382: 419). بنابراين آنها معتقدند اگر ديدگاه‌هاي زنان در نظريه‌هاي جامعه‌شناسي به حساب مي‌آمد نظريه‌ها و تعابير موجود جاي ترديد بسيار داشت. فمينيست‌ها اصرار دارند تحقيقات و نظريه‌هايي که بيش از نيمي از جمعيت انسان‌ها و قلمرو خصوصي روابط خانگي را ناديده مي‌گيرد قابل قبول نيست. آنها ادعا مي‌کنند که جامعه‌شناسي بايد در مورد اين عرصه‌ها تحقيق و نظريه‌پردازي کند و در کنار طبقه، نژاد و سن براي نظام جنس و جنسيت نيز اهميت قائل شود (ابوت، همان: 35).

يکي از مهم‌ترين جامعه‌شناسان فمينيست، «دورتي اسميت»[1] است که در مقالة مشهور خود به نام «نگرش زنان، نقد راديکال جامعه‌شناسي»، جامعه‌شناسي رايج را مورد انتقاد قرار‌ داده است. به دليل آنکه نظرات خانم اسميت در جامعه‌شناسي فمينيستي از جايگاه ويژه‌اي برخور‌دار است، مناسب به نظر مي‌رسد که به برخي از آراء او اشاره شود. از نظر اسميت بيشتر مفاهيم جامعه‌شناختي نشانگر و تقويت کننده موقعيت و جهان بيني مردانه است. «اسميت» در مقام زن و جامعه‌شناس، مدعي است که از ذهنيتي دوگانه برخور‌دار است؛ به اين معنا که در مقام جامعه‌شناس، با مفاهيم انتزاعي جامعه‌شناسي آشنا است ولي در عين حال معتقد است که اين مفاهيم به اندازه کافي به جهان اجتماعي محلي، و عيني که اسميت در آن قرار دارد نمي‌پردازد. به همين دليل او مدافع رويکردي به دانش اجتماعي است که از منظر زنان آغاز شود و در نظر داشت که براساس تجربيات، منافع و ارزش‌هاي زنان نظريه‌اي اجتماعي تدوين کند. اسميت بيان مي‌کند از آن جا که زندگي زنان بر خانه و خانواده متمرکز است و تجربيات‌شان حول دامنه‌‌اي از فعاليت‌هاي مشخص، جزيي و روزمره سازمان مي‌يابد، روش‌هاي شناخت‌شان نيز منحصر به فرد است. از نظر وي زماني که زنان به زندگي اجتماعي فکر مي‌کنند، به جزئيات رفتار، زمان، مکان، روابط اجتماعي خاص و تعاملات فشرده و پيچيده افراد تأکيد مي‌کنند. زنان به جاي سخن گفتن از جامعه به شکل انتزاعي، زندگي اجتماعي انسان‌هاي واقعي را در مکان و زمان خاص مطرح مي‌کنند، در حالي‌که مردان با شيوه انتزاعي و غيرشخصي به جهان مي‌انديشند؛ ضمن آنکه آنها اين شيوة استدلال انتزاعي و غير‌شخصي را جوهر عقلانيت مي‌دانند. اسميت عنوان مي‌‌کند از آن جا که مردان بر جامعه‌‌شناسي و علوم اجتماعي مسلط‌اند، ارزش‌هاي مفهومي آنان ـ انتزاع، کليت، گمنامي ـ نيز غالب شده است، حال آنکه جامعه‌شناسي گمان مي‌کند که ايده‌هايش عام و جهان‌شمول است. از نظر وي جامعه‌شناسي نوعي معرفت است که به دست مردان و براي آنان ساخته شده است. اسميت آرزو دارد تا چهره واقعي جامعه‌شناسي را به منزله عملي سياسي فاش کند. اين جامعه‌شناس فمينيست، جنسيت را اصلي‌ترين مقوله تحليل اجتماعي به شمار مي‌آورد و معتقد است که جنسيت، به خويشتن، نهاد‌ها، فرهنگ و جامعه ساختار مي‌بخشد. او خواستار جامعه‌شناسي انتقادي است که براي زنان سودمند باشد. جامعه‌شناسي فمينيستي او تلاش دارد تا درک زنان را از نيروهاي اجتماعي که به زندگي آنان شکل داده‌اند، افزايش دهد. جامعه‌شناسي فمينيستي مدنظر اسميت وسيله‌اي است براي بازيافتن يکپارچگي زندگي زنان، و محملي که صداي انتقاد آنان را به گوش برساند و زنان را به عاملان اجتماعي تبديل کند که آگاهانه زندگي‌شان را بسازند (سيدمن، 1386: 278ـ274).

انتقادات فمينيست‌ها بر جامعه‌شناسي

فمينيست‌ها دو دسته نقد به جامعه‌شناسي وارد کرده‌اند: الف) نقد محتوايي، ب) نقد روشي. نقد‌هاي محتوايي فمينيست‌ها به جامعه‌شناسي را در پنج محور مي‌توان خلاصه کرد: 1. کار جامعه‌شناس عمدتاً تحقيق دربارة مردان و به تبع آن نظريه‌پردازي براي مردان بوده است؛ 2. يافته‌هاي پژوهش‌هايي که فقط بر روي مردان انجام شده به همه مردم تعميم داده مي‌شود؛ 3. حوزه‌ها و مباحث مورد توجه زنان همواره ناديده گرفته شده و بي‌اهميت تلقي مي‌شوند؛ 4. هر گاه زنان در تحقيق گنجانده مي‌شوند تصويري تحريف شده و حاکي از پيش‌داوري‌هاي جنسي از ايشان ارائه مي‌شود؛ 5 جنس و جنسيت به ندرت در مطالعات جامعه‌شناختي متغيرهاي تبيين‌گر مهم تلقي مي‌شوند (ابوت، همان: 24).

علاوه بر نقد‌هاي محتوايي مذکور، فمينيست‌ها معتقدند دو روش عمده تحقيق علوم اجتماعي يعني بررسي آماري و مشاهده مستقيم نيز معضل آفرينن‌د و بايد جاي خود را به تحليل‌ تجربي بدهند که هم تجربه‌هاي پژوهشگر و هم تجربه‌هاي پژوهش شونده را به حساب مي‌‌آورد (هام، همان: 419).

راهکارها:

پس از بيان انتقادات، بايد گفت که فمينيست‌ها بر سر اين که خلأهاي موجود در نظريه و روش جامعه‌شناسي متداول را چگونه بايد پر کرد توافق ندارند. در ميان آنها سه رويکرد کلي در پاسخ به اين بحث وجود دارد: 1. ادغام 2. جدايي طلبي 3. باز‌سازي مفاهيم

1. ادغام

هوا‌داران اين رويکرد مهم‌ترين مسئله را جنس‌پرستي موجود در جامعه‌شناسي مردانه مي‌دانند و راه‌حلي که ارائه مي‌دهند، برطرف کردن اين جانب‌داري با اصلاح نظريات و کاربست‌هاي جامعه‌شناسي است تا مسائل زنان را در بر بگيرند و بدين ترتيب خلأهاي موجود پر شود. از نظر منتقدين رويکرد ادغام، ايراد اصلي اين است که احتمال دارد زنان هم‌چنان در حاشيه باقي بمانند و مسئله‌ زنان صرفاً به ضميمة برنامه درسي جامعه‌شناسي تبديل شود و گنجاندن ايشان در نمونه‌هاي تحقيقاتي نيز در سطح حرف باقي خواهد ماند. همچنين آنها بيان مي‌کنند هوا‌داران ادغام، بنيان علم جامعه‌شناسي را دست نخورده باقي مي‌گذارند، در اعتبار علمي آن چون و چرا نمي‌کنند، و معيارهاي فمينيستي را براي سنجش اعتبار علمي در نظر نمي‌گيرند.

2. جدايي‌طلبي

پيروان اين ديدگاه معتقدند که زنان بايد جامعه‌شناسي خاص خود را به وجود آورند و به جاي تلاش براي تغيير پيش داوري‌هاي جامعه‌شناسي موجود، در پي دانشي باشند که به دست زنان و براي زنان ايجاد شود. آنها بيان مي‌کنند جنسيت نخستين عامل تقسيم‌بندي در جامعه است؛ موقعيت همه‌ زنان يکسان است زيرا همگي مورد بهره‌کشي مردان و زير سلطه‌ ايشان قرار دارند. بنابراين پژوهش فمينيستي بايد با هدف نظريه‌پردازي و انجام تحقيقاتي درباره‌ زنان صورت بگيرد که براي آنان سودي در بر داشته باشد. مخالفان اين ديدگاه اشکالاتي را بر آن وارد مي‌دانند از جمله اينکه اين رويکرد، زنان را براي هميشه حاشيه‌نشين مي‌کند، چرا که جامعه‌شناسي مردانه مي‌تواند با خيالي آسوده به نظريه‌پردازي خود ادامه دهد و هم‌چنان زنان و نگرش‌هاي آنان را ناديده بگيرد. نکته ديگر آنکه از دست‌آورد‌هاي جامعه‌شناسي رسمي که مي‌تواند به نوبة خود ارزشمند باشد بي‌بهره مي‌ماند و بالاخره اينکه با ناديده گرفتن مردان جنبه‌هاي مهمي از واقعيات زندگي اجتماعي زنان ناديده گرفته مي‌شود.

3. باز‌سازي مفاهيم

طرفداران اين رويکرد مدعي ضرورت پژوهش‌هاي جامعه‌شناختي به دست زنان هستند چرا که تفاوت‌ ديدگاه‌هاي زنان با مردان را قبول دارند و به همين دليل بر ايجاد جامعه‌شناسي تازه‌اي با نگرش زنانه تأکيد مي‌کنند. اين گروه، اهميت اين نکته را درک مي‌کنند که زنان بايد در کنار پژوهش درباره‌ زنان و دختران به تحقيق درباره‌ پسران و مردان نيز بپردازند و تأثير متقابلي که نظريه‌ها و يافته‌هاي پژوهش جامعه‌شناسي مردمحور و جامعه‌شناسي فمينيستي مي‌توانند بر هم داشته باشند از نظر دور ندارند. از نظر آنها راهکار مناسب براي پرکردن خلأهاي موجود در نظريه‌هاي جامعه‌شناسي، باز‌سازي مفاهيم اين نظريه‌ها است. به عبارت ديگر راه‌حل را در دگرگوني مي‌دانند نه در اصلاح و معتقدند جامعه‌شناسي بايد از اساس دگرگون شود تا قابليت شمول زنان را بيابد (ابوت، همان: 29 و 28).

بنابراين از نظر نظريه‌پردازان فمينيست،‌ جامعه‌شناسي فمينيستي دانشي است براي زنان، و نه فقط يا لزوماً دربارة زنان، دانشي که به ادعاي آنها با استيلاي مردان که نابرابري زنان را در اجتماع نهادينه مي‌سازد به اعتراض و رويارويي برمي‌خيزد (ابوت، همان: 30). فمينيست‌ها از پيش‌فرض دانستن اينکه تفاوت‌هاي ميان زن و مرد طبيعي است سرباز مي‌زنند و جامعه‌شناسي فمينيسيتي را واکنشي به غلبه مردان در اين زمينه مي‌دانند (گرت، 1380: 10).

آنها بر رابطه گفت‌و‌گويي ميان پژوهشگران درباره موضوع مورد پژوهش تأکيد مي‌کنند و مدعي‌اند که به دنبال باز‌انديشي درباره روابط قدرت موجود در کارهاي تحقيقاتي هستند (بنتون، 1384: 299). در نهايت از آنجا که جامعه‌شناسان فمينيست‌، مي‌خواهند بنيادي نظري براي کنش عملي فراهم سازند، درصدد هستند که از طريق گرد‌هم آوردن مردم، به چيزي همانند يک «مباحثه برابرگرايانه» به اين مهم دست يابند، زيرا معتقدند که چنين بحثي به يک جامعه آزاد منصفانه خواهد انجاميد (ريتزر، 1377: 501).

انتقاد بر جامعه‌شناسي فمينيستي

اگر چه فعاليت‌هاي مختلف فمينيست‌ها در حوزة نظر و عمل باعث گرديده است که جامعه‌شناسي متوجه برخي از ابعاد ناديده مسائل زنان گردد، اما اشکالات اساسي به فمينيست‌ها در اين بحث وجود دارد. از جمله بحث‌هاي مهم آنها نقش جنسيت در علم جامعه‌شناسي است که نمي‌توان آن را به صورت کلي پذيرفت چرا که در موارد زيادي مباحث علمي ارتباطي با جنسيت ندارد و عام است. فمينيست‌ها نقش جنسيت در جامعه‌شناسي را در جهت‌هاي مختلفي عنوان کردند از جمله در روش‌هاي پژوهشي و اينکه اين روش‌ها جامعه‌شناس را در جهت خاصي سوق مي‌دهند و همچنين در نظريه‌ها و فرضيه‌هاي علمي و حتي در گزينش مسايل علمي. بايد گفت مباحثي که فمينيست‌ها مطرح کرده‌اند نمي‌تواند ادعاي آنها را اثبات کند. آنها مصرند ثابت کنند که جامعه‌شناسي محصول عقل مردانه است و اگر زنان نيز در اين نظريه‌پردازي‌ها نقش داشتند جامعه‌شناسي به گونه‌اي ديگر بود. اين نکات، به فرض پذيرش، تنها نشانه آن است که گاهي جنسيت به پژوهش علمي جهت مي‌دهد و يا در پاسخ‌ها تأثير مي‌گذارد، اما ثابت نمي‌کند که جنسيت همواره در نظريه‌ها تأثير‌گذار است؛ به عبارتي، ادعاي آنها را به صورت کلي اثبات نمي‌کند و تنها بيانگر آن است که در بعضي موارد جنسيت تأثير‌گذار است. افزون بر اين، بعضي از نکات به هيچ عنوان ادعاي آنها را ثابت نمي‌کند، به طور مثال اگر عينيت به پژوهش‌هاي علمي جهت مي‌دهد، دليل بر اين نمي‌شود که نتايج آنها مورد اطمينان نباشد و حقيقتي در اين ميان به دست نيامده باشد. در پايان اينکه، تأثير جنسيت در علم، آن‌گونه که فمينيست‌ها ادعا مي‌کنند، به نسبيت گرايي علم منجر مي‌شود و واقع نمايي آن را با خدشه مواجه مي‌کند، زيرا برطبق حرف آنها علم با تغيير جنسيت تغيير مي‌کند (قائمي‌نيا، 1382: 238 و 237).

فهرست منابع:

1. ابوت، پاملا و کلرو والاس، جامعه‌شناسي زنان، ترجمة منيژة نجم عراقي، تهران، نشر ني، 1380.

2. اعزازي، شهلا، فمينيسم و ديدگاه‌ها، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، 1385.

3. بنتون، تد و يان کرايب، فلسفه علوم اجتماعي، ترجمه شهناز مسمي پرست و محمود متحد، تهران: آگه، 1384.

4. ريتزر، جورج، نظريه‌هاي جامعه‌شناسي در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثي، تهران: علمي، 1377.

5. سيدمن، اسيتون، کشاکش آراء در جامعه‌شناسي، ترجمه هادي جليلي، تهران: علمي، 1377.

6. قائمي‌نيا، عليرضا، فمينيسم و دانش‌هاي فمينيستي، قم: دفتر مطالعات و تحقيقات زنان، 1382.

7. گرت، استفاني، جامعه‌شناسي جنسيت، ترجمة کتايون بقايي، تهران: نشر ديگر، 1379.

8. هام، مگي، و سارا گمبل، فرهنگ نظريه‌هاي فمينيستي، ترجمة فيروزه مهاجر و ديگران، تهران: نشر توسعه، 1382.

9. وايلي، آليسون، فمينيسم و علوم اجتماعي، فمينيسم و دانش‌هاي فمينيستي، ترجمه عباس يزداني، قم: دفتر مطالعات و تحقيقات زنان، 1382.

[1] . Dorothy Smith.

فاوت‌هاي جنسي (sex differences)

فاطمه سعيدي

واژه جنس، به صورت عام و در معناي اوليه خود، در مورد ويژگي‌هاي متمايز جسمي و رواني زنان و مردان بکار رفته است. از اين رو تفاوت‌هاي جنسي در معناي عام خود ناظر به اين تفاوت‌ها است. اما تفاوت‌هاي جنسي، به‌طور خاص به دو دسته تفاوت‌هاي اوليه (مانند اندام‌هاي توليد مثلي) و تفاوت‌هاي ثانويه (مانند شکل اندام‌ها، صدا و قدرت جسماني و توزيع مو، قد و وزن) اطلاق مي‌گردد. (نرسيسيانس،1383،ص38) که دو جنس را به لحاظ زيستي از يکديگر متفاوت مي‌‌سازد.

تفاوت‌هاي جنسي به لحاظ قلمرو خصايص مفروض تحت آن، امکان يا عدم امکان تغييرپذيري اين خصايص و نيز آراء مختلف در مورد تأثيرشان بر هويت و نقش‌هاي جنسي، کانون توجه انديشه‌هاي مختلفي چون انسان‌شناسي، زيست‌شناسي، جامعه‌شناسي و روان‌شناسي قرار گرفته‌اند. در اين ميان نظريه‌هاي فمينيستي نسبت به اين سه محور حساسيت ويژه‌اي نشان داده‌اند. در ادبيات فمينيستي، واژه‌ جنس و به تبع آن تفاوت‌هاي‌‌ جنسي به عنوان ويژگي‌هاي زيست‌شناختي، صرفاً به بيولو‍‍ژي فرد اشاره دارد (هام و گمبل، 1382،ص398)، که به تدريج با اين ايده که تمايزات زن و مرد ريشه در مقولات بيولوژيک دارد به مقابله برخاستند.[1]

هرچند جنبش زنان با بحث از تفاوت و تبعيض‌هاي حقوقي در حق زنان آغاز شد، اما به تدريج اين بحث به اصل تفاوت ميان دو جنس کشيده ‌شد و تفاوت‌هاي جنسي عاملي عمده در مبارزات آنان براي تعيين مجدد جايگاه زنان در جامعه گرديد. فمينيست‌ها معتقد بودند که هرگاه در پژوهش‌ها از نابرابري و ستم نشانه‌اي ديده مي‌شود، تفاوت‌هاي طبيعي به عنوان محکم‌ترين دستاويز، نقطه شروع و توجيه خلق نقش‌هاي مختلف اجتماعي براي زنان و مردان بوده است. از اين رو فمينيست‌ها اين سؤال را مطرح کردند که آيا اصولاً تفاوت‌هاي ذاتي بين دو جنس زنان و مردان وجود دارد؟ در صورت وجود، آيا اين تفاوت‌ها زيستي‌ يا برساخت اجتماع‌اند؟ (فريدمن، 1383، ص20)

فمينيست‌ها به دنبال آن بودند تا خصوصيات زيستي و جنسي را از ساختارهاي تحميل شده اجتماعي جدا سازند، زيرا از نظر آنان گفتمان طبيعي‌سازي به عنوان کلان‌روايتي حاکم و کنترل‌کننده، قصد پنهان نگه‌داشتن صورت‌بندي‌هاي اجتماعي و سياسي را دارد که مردان در آن سرآمدند (سيدمن، 1386، ص273). از اين رو پس از قرن نوزدهم و نيمه اول قرن بيستم که بررسي‌هاي علمي بر زيست‌شناختي بودن اين تفاوت‌ها تأکيد مي‌کرد، موج دوم فمينيسم در دهه 1960، نتايج اين مطالعات را مورد ترديد قرار داد و نظريه فمينيستي يکي از اصلي‌ترين وظايف خود را تشخيص بر‌ساخته بودن بخشي از اين تفاوت‌ها دانست؛ با اين ادعا که از اين راه، نقش‌هاي جنسي را که براي زنان طبيعي فرض شده است، در صورت غيرزيستي بودن، اصلاح نمايد.

با ظهور مجدد فمينيسم در دهه 60، فمينيسم راديکال و روانکاو با هدف تقليل حيطه تفاوت‌هاي جنسي در حد تفاوت‌هاي جسمي محدود، نظريه‌هايي را دربارة تفاوت جنسي ارائه کردند. از اين رو اصطلاح تفاوت‌هاي جنسي به پژوهش‌هايي اشاره مي‌کرد که مي‌کوشيد به ارزيابي ماهيت و ميزان تفاوت‌هاي روان‌شناختي دو جنس تا يافتن سرچشمه آن تفاوت‌ها در چارچوب جامعه‌پذيري نقش جنسي بپردازد. در اين نگرش، روان‌شناسي متفاوت زنان و مردان به دليل شرطي‌سازي و تجربه‌هاي اجتماعي متفاوت و توقعات متفاوتي است که از اين دو جنس انتظار مي‌رود، نه ساختار زيستي متفاوت آنان.(هام و گمبل، 1382،ص 398)

از اين رو فمينيست‌ها با مطرح کردن مفهوم جنسيت، بين جنس(Sex) و جنسيت(Gender)، تفاوت قائل شدند. در نخستين اثري که مشخصاً درباره جنسيت منتشر شد، آن اکلي، اين تمايز را اين‌گونه بيان مي‌کند:

«جنس» کلمه‌اي است که به تفاوت‌هاي زيستي ميان مرد و زن ارجاع دارد: تفاوت‌هاي قابل رؤيت در اندام‌هاي تناسلي و تفاوت مرتبط با آن در کارکرد توليد مثل. اما «جنسيت» موضوعي مربوط به فرهنگ است به بيان ديگر جنسيت طبقه‌بندي اجتماعي به «مردانه» و «زنانه» را توضيح مي‌دهد» (دلفي، 1385، ص163). با اين تعريف حداقلي، فمينيست‌ها تفاوت‌هاي رواني و رفتاري را از ذيل مفهوم جنس خارج کرده و در جنسيت از آن بحث مي‌کنند.

اين تمايز در ادامه مسير فمينيسم، موقعيت محوري پيدا کرد. البته واکنش فمينيست‌ها به بحث تفاوت‌هاي جنسي، متفاوت است و روي پيوستاري قرار مي‌گيرد که دو سر آن فاصله‌ زيادي با هم دارند. در دو سر اين طيف، نظريات ذات‌گرايي و اصالت ساخت اجتماعي را مي‌توان مشاهده کرد.

فمينيست‌هاي ذات‌گرا، از نظريه‌هاي زيست‌شناختي براي تبيين تفاوت‌هاي جنسي بهره مي‌گيرند. در اين ديدگاه، طبيعت زنان و مردان اساساً متفاوت و تفاوت‌هاي جسماني و رواني با توجه به مباني زيستي توجيه مي‌شوند. چنانچه طبق اين باور، روحيات مردانه‌اي چون تهاجم و بلندپروازي يا شخصيت احساساتي و خلاق زنان، بر اثر اختلافات هورموني و ژنتيکي رقم مي‌خورد و نه ساختار اجتماعي(هيوود، 1375، ص32). اين دسته از فمينيست‌ها بازسازي هويت زنان را بر اساس خصوصيات زيستي، سبب اسيرشدن در زيست‌شناسي نمي‌دانند بلکه، رهايي از تعاريف مردانه برمي‌شمارند. حتي برخي از آنان ساخت جهاني جديد، مبتني بر ارزش‌هاي زنان را مطرح کردند. اين دسته نظريه‌پردازان تفاوت جنسي، با رويکرد تفاوت حداکثري، مطرح مي‌کنند: شيوه‌هاي متفاوت زندگي زنان نه به عنوان انحراف‌هايي از شيوه‌هاي بهنجار، بلکه به منزله‌ بديل‌هاي کارآمد، مي‌تواند جاي شيوه‌هاي مردانه را بگيرد و به طور کلي بايد شيوه‌هاي هستي زنانه جدي گرفته شوند. (ريتزر،1374، ص473)

عده‌اي ديگر از فمينيست‌‌ها که زيست‌شناسي و جسم زن را عامل ستم اجتماعي به او قلمداد مي‌کردند با دست ‌برداشتن از يقينيات زيستي، ذات‌گرايي را برچسبي اهانت‌آميز براي قائلان به تفاوت‌هاي چشمگير جنسي مي‌دانستند، زيرا ذات‌گرايي همسو با ارزش‌هاي پدرسالاري و توجيه‌گر بي‌ارزشي زنان تلقي مي‌شد (کاستلز، 1380، ص240). اين عده با فاصله گرفتن از نظريه‌ سنتي تفاوت‌ها، به اين سمت رفتند که تفاوت‌ها در اجتماع شکل مي‌گيرد و نظريه‌هاي زيستي، مفاهيم اجتماعي در خدمت منافع گروه مسلط اجتماع است که شکلي از سانسور، تضادها و تفاوت‌هاي جنسي را در قالب يک ايدئولوژي، امري طبيعي جلوه مي‌دهد (هام و گمبل، 1382،ص 121). چنانچه گروهي از فمنيست‌هاي راديکال مانند «کريستين دلفي» و «مونيک ويتينگ» تا به آنجا پيش رفتند که زايش را نه مقوله‌اي زيستي، بلکه نوعي «توليد اجباري» که خصلتي اجتماعي-تاريخي دارد به شمار ‌آوردند (ابوت،1380،ص295). اين دسته از فمينيست‌ها بر اين باورند که بهترين راه براي پايان دادن به موقعيت فرودست زنان در جامعه، اين است که تفاوت‌هاي فرضي ميان زنان و مردان، مورد پرسش و انکار قرار گيرد.

تمايزات جنسي بدليل آنکه مقوله‌ تفاوت در فمينيسم، از منظري سياسي نيز پيگيري مي‌شود، در کشاکش «مکانيسمي سرکوب‌گر» و يا «قابلييتي منحصر به فرد» دانستن براي زنان، قرار گرفته است. در درون فمينيسم، افراد و رويکردهايي وجود دارند که بر بسياري از تفاوت‌هاي ذاتي صحه مي‌گذارند؛ «آليس روسي»، فمينيست و جامعه‌شناس زيستي،[2] «آدرين ريچ»، فمينيست راديکال[3]و همان‌گونه که گذشت برخي فمينيست‌هاي موج سوم، موسوم به ذات‌گرايان[4] از جمله اين گروه‌اند که در تحقيقات و آراءشان، دلالت‌هاي زيستي بر تفاوت‌ها را برجسته مي‌کنند. اما بدنه‌ فمينيسم در تلاش براي تفسير حداقلي از تفاوت‌هاي جنسي به تفاوت‌هاي محدود جسمي و ناديده‌گرفتن تمايزات زيستي در سايه‌ طرح مفهوم جنسيت به عنوان راه رهايي‌بخش، همچنان در مقابل خود شاهد است که پژوهش‌هاي علمي و شواهد زيستي در موارد مختلفي چون ساختمان ژنتيک، الگوهاي هورموني، ساختمان مغز و شيوه‌‌هاي تفکر و داوري اخلاقي، استعدادها و مهارت‌ها، بر وجود تفاوت‌هاي طبيعي متعددي در حوزه‌‌هاي جسمي و رواني بين دو جنس، تأکيد دارند.[5] هر چند اين پژوهش‌ها نمي‌‌توانند برخي تفاوت‌هاي شکل گرفته در اجتماع و همچنين تشابهات را انکار نمايند. اما برساخته بودن بسياري از اين تفاوت‌ها را نفي کرده و استدلال‌هايي که بر آن شده را زير سؤال مي‌برند. انکار فمينيست‌ها نيز در مورد طبيعي بودن ويژگي‌هاي موجود، در از ميان برداشتن آنها، نه تنها برايشان سودي نداشت، بلکه اين انحراف از مسير آفرينش، اختلال در هويت و زندگي زنان و ارزش‌زدايي از نقش‌هايي که قانون طبيعت هيچگاه آن را منحل نخواهد کرد، به دنبال داشت.

به علاوه جايگزيني تفاسير سياسي و اجتماعي به جاي تفاوت‌هاي با مبناي زيستي، فمينيسم را با مشکل روبرو ساخت زيرا اين اقدام موجب مبهم شدن موضوع محوري مباحث فمينيستي يعني «زن» شد و در حالي که تشکيل کانون‌هاي اعتراضي فمينيستي به تأييد موجودي به نام زن نياز داشت، چنين موجودي برساخته‌ شرايط محيطي و قابل تغيير در صفات متمايز‌کننده از جنس مرد معرفي مي‌شود. از اينرو، «ترزاد لارنتين» منتقد مهم فمينيسم، پذيرفتن مخاطره‌ ذات‌گرايي را براي فمينيست‌ها ضروري مي‌شمارد زيرا همين نکته آنان را از غير (مردان) جدا مي‌سازد. ( هام و گمبل، 1382،ص114)

در متون ديني در مورد تفاوت‌هاي جنسي، هر چند تفاوت‌هاي چنداني را نمي‌توان بدست آورد اما بيشترين تفاوت‌هاي اشاره شده شامل تفاوت‌هاي رواني است که شايد به دليل مناقشات، کمتر در ويژگي‌هاي جسماني بوده‌است.[6]از مسلمات اين تفاوت‌هاي جنسي با پايه متعين زيست‌شناختي که در اسلام به آن اشاره شده است، سه امر توليد مثل، تمايلات جنسي و قدرت جسمي است که علي‌رغم اينکه بر آن نقش‌ها و حقوقي مترتب شده ‌است اما براي آن بار ارزشي در نظر گرفته نشده است، از اين رو ديدگاه ديني در مقابل ديدگاه ذات‌گرايي قرار مي‌گيرد که با تفسيري ارزشي از تفاوت‌ها، کليه تفاوت‌ها را زيستي دانسته و قائل به برتري ويژگي‌هاي زنانه بر مردانه است. همچنين ديدگاه نافي تفاوت‌هاي زيستي را نيز، که تفاوت‌ها را برساخته‌ اجتماعي مي‌داند نمي‌پذيرد. در نظريه تفکيک جنس و جنسيت نيز، ضمن اشتراک نظر آموزه‌هاي ديني با گزاره‌هاي فمينيستي در دو عاملي دانستن عوامل تفاوت‌زا (زيست‌شناختي و اجتماعي)، همچنان ترديد در جنبه‌هاي ثابت زيستي و ميزان تفاوت و تشابه دو جنس و بحث بر سر مبنا بودن يا نبودن تفاوت‌هاي زيستي در تفاوت‌هاي حقوقي و نقش‌هاي جنسي از موارد چالش اين دو ديدگاه است. (بستان،1382،ص 77).

پي‌نوشت:

[1] . ر.ک: گرت، استفاني، جامعه‌شناسي جنسيت، ترجمه کتايون بقايي، ص18.

[2] . براي اطلاع از نظرات وي ر.ک : ريتزر،جورج، نظريه‌ي جامعه‌شناسي در دوران معاصر، ص 471.

[3] . براي اطلاع از نظرات وي ر.ک :مشيرزاده، حميرا، از جنبش تا نظريه‌ي اجتماعي: تاريخ دو قرن فمينيسم، ص304.

[4] . براي اطلاع از نظرات ر.ک : هام و گمبل، فرهنگ نظريه‌هاي فمينيستي، ترجمه نوشين احمدي خراساني و ديگران، ص 143.

[5] . فهرستي از اين تفاوت‌ها را مي‌توان در کتب ناظر به تفاوت‌هاي زنان و مردان و کتب روانشناسي و علوم تجربي مشاهده نمود که آوردن آنها از حوصله‌ي اين نوشتار بيرون است.

[6] . ر.ک: محمد رضا زيبايي نژاد،" تفاوتها، هويت و نقش‌هاي جنسي"، هويت و نقش‌هاي جنسي، به کوشش محمد رضا زيبايي نژاد، تهران، رياست جمهوري. مرکز امور زنان و خانواده، 1388، صص65-95.

منابع:

1-ابوت، پاملا، والاس، کلر، جامعه‌شناسي زنان، ترجمه منيژه نجم عراقي، تهران، نشر ني،1380.

2- بستان، حسين، نابرابري و ستم جنسي، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، 1382.

3- دلفي، کريستين، «بازانديشي در مفاهيم جنس و جنسيت»،ترجمه مريم خراساني، فمينيسم و ديدگاه‌ها، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، 1385.

4- ريتزر، جورج، نظريه جامعه شناسي در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثي، تهران، انتشارات علمي، 1374.

5- سيدمن، استيون، کشاکش آراء در جامعه شناسي، ترجمه هادي جليلي، تهران، نشر ني،1386.

6- فريدمن، جين، فمينيسم، ترجمه فيروزه مهاجر، تهران، انتشارات آشيان، 1388.

7- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه حسن چاوشيان، ج2، تهران، طرح نو،1380.

8. گرت، استفاني، جامعه‌شناسي جنسيت، ترجمه کتايون بقايي،تهران، نشر ديگر،1380.

9- نرسسياس، اميليا، مردم شناسي جنسيت، تهران، افکار، 1383.

10- ‌هام، مگي، گمبل، سارا، فرهنگ نظريه‌هاي فمينيستي، ترجمه نوشين احمدي خراساني و ديگران، تهران، توسعه، 1382.

11- هيوود، آندرو، «چهار مبحث اساسي فمينيسم»، رزا افتخاري، زنان، شماره 32، 1375.

12- محمد رضا زيبايي نژاد، هويت و نقش‌هاي جنسي، تهران، رياست جمهوري. مرکز امور زنان و خانواده، 1388.

13- مشيرزاده، حميرا، از جنبش تا نظريه‌ي اجتماعي: تاريخ دو قرن فمينيسم،تهران نشر پژوهش شيرازه، 1381.